

برابری؛ نقطه ی شروع نه مقصد نهایی

فرشته طوسی

جنبش‌های اجتماعی بعد از انقلاب ۱۳۵۷، شکل دیگری به خود گرفتند و با فرم و محتوای دیگری به حیات و بازتولید خود در جامعه ادامه دادند. جنبش زنان هم از این امر مستثنا نبوده است. جنبش زنان دوران افولی را در دهه ی ۶۰ طی کرد و با احیای دوباره ی خودش بعد از دوم خرداد ۷۶ توانست که در دهه ی ۸۰، به صورت گسترده تری دست به سازماندهی و نهاد سازی بزند. جنبش زنان در همین حین از یک سو به بازسازی تشکیلاتی خودش پرداخت و از سوی دیگر تلاش کرد که بتواند دوباره در جامعه گفتمان برابری خواهی را ترویج کند. این دو بال همزمان به این جریان کمک کرد تا بتواند خود را به عنوان یک جریان تاثیرگذار در جامعه نشان بدهد. ارتباط با جنبش های اجتماعی دیگر از جمله جنبش دانشجویی هم میتواند نشان دهنده ی همین قدرت اثربخشی جنبش های اجتماعی در آن سال ها باشد. اما در تمامی این چند دهه جنبش زنان مطالبات یکدست و یکپارچه ای نداشته و در تلاش بوده تا «فرودمستی» زنان را از بین ببرد و در همین راستا مطالبات متکثری هم داشته است. در بازه های زمانی مشخصی ممکن بود ائتلاف گسترده ی گروه های مختلف زنان باعث شکل گیری کمپین های فراگیری شود که مواجهه ای مستقیم با مردم در بطن جامعه داشت. در همین راستا هم در هر برهه ای گروه ها و نهادهای مختلف تلاش کرده اند تا بتوانند که «مسئله ی زن» را در جامعه پررنگ کنند. ازسوی دیگر زنان (و نه فقط فعالین حقوق زنان) در تمامی سالهای پس از انقلاب تلاش کردند تا بتوانند در عرصه ی عمومی حضور داشته باشند، اما عرصه ی عمومی ای که خودشان انتخاب کرده باشند. زنان با عقاید و افکار مختلف با قوانین، عرف ها و سدهایی مواجه هستند که آن ها را در این میدان تحت «ستم» قرار می دهد، اما آن ها با توجه به آگاهی ای که در طی این چند دهه انباشت شده و با درک تجربه ی زیسته ی تبعیض آمیز خود، سعی کردند که فارغ از این چارچوبها، بتوانند در زندگی شخصی خودشان پیش روی کنند. زنی که می خواست دوچرخه سواری کند، خیابان را به محلی برای گذرش تبدیل کرد؛ زنی که از ورود به ورزشگاه منع شده بود، با لباس مبدل وارد شد؛ زنی که در اقتصاد رسمی جایگاهی نداشت، خودش دست به کار شد و دست فروشی در مترو را به عنوان محلی برای درآمد انتخاب کرد؛ زن دانشجویی که مورد آزار جنسی قرار می گرفت، سکوت نکرد و کم سعی کرد که حقوق اولیه اش را بازپس گیرد و... اینها همه جزئی از زنانی هستند که به صورت فردی و مجزا در گوشه ای از این میدان، برای حق اولیه زندگی و زن بودن تلاش کردند، نوشتند، خواندند، و اراده کردند که خودشان را زندگی کنند. این مسیر بدون هزینه نبوده است. گشت ارشادی که هر روز در کمین زنان است و یا برخوردهای ماموران شهرداری با زنان دست فروش، تحقیر های مستمر و به نتیجه نرسیدن شکایات،

تنها جز کوچکی از این تبعات است. اما همان کنکاش و واکنشهای فردی هم یکی از دلایلی بود که باعث شد «مسئله زن» فراگیر شود.

تکثیر سوژه ی سیاسی

سویه های رهایی بخش در یک جامعه یک شبه زاده نشده و خلق نمی شوند. در همین راستا جنبش های اجتماعی از تلاقی تلاش سوژه های سیاسی سازمان یافته برای مقاومت و تغییر، و مطالبه ی افرادی که به صورت منفرد و عمومی تالش می کنند پدید می آیند. به همین خاطر باید به هر دو سطح این بردار توجه داشت. از دل مقاومت های خرد و پراکنده در سطح فردی، سوژه ی سیاسی زاده نمیشود و از طرفی دیگر در نبود این کنش های روزمره، بسیج نیرو و کنش جمعی شکل نمی گیرد. به همین خاطر است که باید با احتیاط به گفتمان هایی نزدیک شد که تغییر برای نهاد های مردسالار و ساختارهای تبعیض آمیز را تنها به کنش های خرد در سبک زندگی تقلیل می دهند و هرگونه سازمان یافتگی را در لایه های مفهومی خود، کنار میگذارند. در این تلاقی اما جنبشی پدیدار می شود که درون خود بسیار متکثر است. این تکثر در وهله ی اول ممکن است ناپیدا باشد، اما اگر ساحت های مختلف آن مورد واکاوی قرار بگیرد، میتوان آن را مشاهده کرد. نباید تصور کرد که این تکثر باعث تضعیف جنبش اجتماعی می شود، جنبش هایی می توانند فراگیر شده و خود را تکثیر کنند که انحصار طلب نباشند و یک مرکزیت فراگیر، قدرتمند و صلب را هم سامان ندهند. سیالیت و پذیرش دیگری در یک جنبش اجتماعی باعث می شود که سوژه های جامعه محور و دموکراتیک آن جنبش خودش را بیش از پیش نمایان کند. حذف جزهای مختلف از یک جنبش اجتماعی در نهایت منجر به حذف و ویرانی کل جنبش میشود، حتی اگر باز بتواند از درون متولد شود. مکانیسم های طرد و حذف در جنبش در نهایت به این منجر می شود که هر موجودیت جدیدی مرده به دنیا بیاید. جنبش اجتماعی ای که از آن حرف زده می شود، همانقدر که جهان پیرامون خود را تسخیر می کند، راه را هم برای انتخاب، پذیرش و جدایی از خود باز میگذارد. نمیتوان از جنبش های نوین حمایت کرد و به دنبال تغییر بود اما هر آنچه که خواستیم را از خلال آن جدا کنیم. این منطق دیگری سازی در خود جنبش می تواند در نهایت زنجیره ای از دیگری هایی بسازد که توقف ناپذیر است. این منجر می شود به اینکه کالبد بی جانی از جنبش زنان جلوی روی مان قرار بگیرد و رویای پیشروی در آن را کاملاً مدفون کند.

جاعلان جنبش

اما چگونه می توان هم به عنوان سوژه ی سیاسی درون جنبشهای اجتماعی حضور داشت و هم از فرآیند هایی که منجر به «نمایندگی» میشود، اجتناب کرد؟ آیا میتوان ادعا کرد که صدای زنان فرودست ایران یا زنان خاورمیانه را فردی یا افرادی میتوانند به گوش جهان برسانند؟ مسئله اینجاست، همین ادعا که من / او « صدای زنان فرودست ایران» و یا « زنان خاورمیانه » هستم/هست، افتادن در دل سلسله مراتبی است که منجر به ظهور پدیده های نوظهوری میشود. پدیده هایی که خود را در جهان نماینده ی زنان ایرانی می شمارند و خواسته های زنان را محدود به آنچه که میخواهند می کنند. این روند در

نهایت منجر به ساخت انگاره هایی از زنان خاورمیانه در رسانه های مختلف غربی میشود که می خواهد این زنان را «قربانی هایی» ازلی و ابدی تعریف کند و در نتیجه در بازتولید «فرودستی» با تمامیت خواهان و مردسالاران شریک میشود. جهان امروز، برای هر جنبشی تنها «یک» دستاورد می خواهد خلق کند. نماینده ای از بین جنبش انتخاب می شود و همه چیز دیگر حول این موضوع پیش می رود. هر آنچه که غیر از آن وجود دارد، حواشی محسوب می شود. مبارزات «فردی» میشود و به جای هژمونی سوژه ی جمعی، سوژه ی فردی هر چه بیشتر حاکمیت پیدا می کند. در چنین شرایطی است که به جای دیده شدن سوژه های رهایی بخش اعتراضات دانش آموزان جهان در جنبشی برای حفظ محیط زیست، نمایش حول گرتگا تونبرگ شکل می گیرد. همانطور که چندسال قبلش ملاله یوسف زی پدیدار شده بود. دقیق تر که نگاه کنیم، می بینیم که دهه هاست که هر جنبشی، هر مقاومتی، تقلیل پیدا کرده است به نماینده ای که قرار است صدای مردم/جنبش را رهبری کند. اما تنها دستاورد، زاده شدن یک «سوژه ی مفتخر» بوده است. سوژه ای که در جهان نئولیبرال متولد شده و پرورش یافته؛ قهرمانی که از پیش باخته بوده است. این سوی ماجرا میدان جدیدی شکل می گیرد که در آن رقابت بین اینکه حال چه کسانی می توانند خودشان را بهتر عرضه کنند، تبدیل به یک نمایش بزرگ می شود. دیگر مهم نیست که چرا فعالیت انجام می شود و برای چه هدفی مبارزه شکل گرفته است. مهم این است که جاعلان جنبش، به دنبال قربانی های بیشتر می گردند تا خریداران بیشتری در بین رسانه ها و دولت های مختلف داشته باشند. اینگونه است که در این میانه، فعالین حقوق زنان و کنشگران سیاسی باید نسبت خود را با مرتجعین داخلی و کسانی که در جهت مصادره و فشرده گی مطالبات با نام «نماینده ی زنان ایران» و یا در لفظی هوشمندانه تر، «صدای زنان ایران» صحبت می کنند، مشخص کنند و بدانند که کجای این میدان کنش در حال مقاومتند.

راهی از درون

به نظر می رسد یکی از این راه های میانه در حال حاضر، تکثر و سازماندهی هرچه بیشتر جنبش های خرد و کوچک است که میتواند راهی را برای بروز سوژه های برابری خواه باز کند، سوژه هایی که عده ای از آن ها درگوشه ای خواهان رفتن به ورزشگاه هستند و عده ای دیگر به دنبال حقوق صنفی زنان کارگردند. این سوژه ها به خوبی می دانند که اولویت بندی کردن حقوق انسانی چه قدر می تواند تقلیل گرایانه باشد. زمانی که مسئله ی زنان به یک علت العلل و یا نگاهی غایت گرایانه محدود می شود تنها به این معنا است که هیچ «شدنی» به رسمیت شناخته نمی شود و امکان های تحقق هرآنچه که به آن میشود فکر کرد، از زنان گرفته میشود. اولویت بندی مسئله ی زنان شبیه بازی ای است که به صورت مستمر جهان امروز با ما می کند. اکثریت در برابر اقلیت قرار می گیرند. پس پیروز این میدان آن ها هستند و بقیه به حاشیه رانده می شوند. بازی همه یا هیچ، حقیقت را تنها در یک نقطه جستجو می کند. به همین خاطر است که هر آن چیزی که بتواند شرایط زنان را در همین زمان و مکان فعلی بهتر کند، باید هر انسان برابری خواهی را همراه کند. البته منظور از زنان به مثابه ی تمامی زنان است، چراکه مطالبات آنان، تنها

مختص به یک قشر یا طبقه ی خاصی از زنان نیست، بلکه مطالبات زنانی است که تحت ستم های گوناگون، اکنون رو به روی ما ایستاده اند و به خاطر مذهب متفاوت، قومیت و طبقه شان مورد ستم مضاعف قرار می گیرند. اما زنان می دانند که برای اینکه بتوانند ساختار مرد سالارانه را در هم بشکنند، باید عدالت و برابری را برای همگان بخواهند. همانطور که فریزر می گوید: «مبارزه طلبی فمینیستی جدید از این ظرفیت برخوردار است که بر تضادِ تفرقه انداز و مسئله ساز بین «سیاست هویت» و «سیاست طبقاتی» غلبه کند. این نوع فمینیسم پیوستگی محل کار و زندگی اجتماعی را نهان می کند و از این که مبارزه ی خود را تنها به یکی از این دو حوزه محدود کند، خودداری میکند.» بخشی از جنبش زنان ایران در حال حاضر می داند که باید در کنار دیگر جنبش های اجتماعی بایستد، از گروه هایی که تنها به دنبال منافع خود هستند، دوری کند و در جزیره ای جدا افتاده به دستاوردهای مختص به خودش نگاه نکند، چراکه به خوبی دریافته که برابری تازه نقطه ی شروع است و نه مقصد نهایی.